

جمهوری ایرانی، برشالوده خردِ هنگام اندیش

خردِ هنگام اندیش خردِ خودجوش است که برضدِ « خردِ پیشدان » میباید

ویژگی خرد، در فرهنگ ایران ، هنگام اندیشی است . خردبنیادی انسان ، هنگام اندیش است . جنبش زمان ، همیشه نو و تازه میشود و آنچه نو و تازه است ، مهمانِ ناشناس و مجهول است ، و خرد بنیادی انسان ، نیرویست که به پیشوازِ « مهمان ناشناس و مجهول و نامعلوم تازه » میرود، و آن را با آغوش باز می پذیرد، و با آن قرین میشود ، و در قرین شدن با آن ، آن را میشناسد .

این خویشکاریِ « خردبهمنی » یا « آسن خرد » است . خردِ هنگام اندیش ، با خرمی و نشاط درهرزمانی ، درانتظارتحول و تازگی و شگفتی است ، و نیروی آن را هم دارد که درهرهنگامی (زمانی) ، با نومی که روی میدهد ، خود را بیازماید، و درباره ناشناخته، بیندیشد، و آنرا به شادی و خرمی دیگرگونه کند. درهرهنگامی ، کاری ویژه آن هنگام بی نظیرو تکرارناشدنی باید کرد، و باید آن کار ویژه را در همان هنگام کرد، و آن کار را نمیتوان به هنگام دیگر انداخت .

چو کاهل شود مرد، هنگام کار از آن پس نیاید چنان روزگار
 زمان ، زنجیره برهه های یکنواخت و مکرر از زمان نیست ،
 بلکه زنجیره به هم پیوسته « برهه های بی نظیر و یکباره » از
 زمانست ، و این فوران غنای زندگی در زمانست . از این رو
 در هر هنگامی باید کاری منحصر به همان هنگام ، کرد و آن
 هنگام با آن ویژگی ، هرگز باز نمیگردد که بتوان انجام آن کار را
 به هنگام دیگر انداخت .

از امروز کاری به فردا ممان که داند ؟ که فردا چه گردد زمان
 گلستان که امروز باشد به بار تو فردا چنی ! گل نیاید به کار
 هنگامیکه کاوس، برغم رای زال ، دربی اندازه خواهیش ، به
 هوای جهانگیری بسوی مازندران راه میافتد ، در آنجا با سپاه
 ایران دچار شکست شده و همه سپاهیان ، گرفتار و کور میشوند .
 در این هنگامست که زال به فرزند جوانش رستم میگوید ، که من
 ترا برای روبروشدن با چنین هنگامهائی پرورده ام . انسان برای
 روبروشدن با هنگامها ، پرورده میشود. ترا پرورده ام تا
 هنگامی که همه در بلا هستند، به یاری آنها بشتابی ، و برای یاری
 دادن ، باید خرد خود را در هفت خوان آزمایش ، بیازمائی تا
 خردت ، مستقل شود :

که شاه جهان در دم ازدهاست بر ایرانیان بر، چه مایه بلاست
 همانا که از بهر این روزگار همی پروراندیمت برکنار
 مر این کارها را ، تو زیبایی کنون مراسم شد از دو صد بر فزون
 نشاید برین کار اهریمنی که آسایش آری ، دگر دم زنی
 هنرپهلوان ، دلیری در هنگامش هست . هرکاری و سخنی ،
 نیکوست که به هنگام کرده و گفته شود . درست این « دلیری
 در جایگاه » صفت ایرج ، نخستین شاه داستانی ایرانیست . بدون
 سپاه و سلاح ، خود به تنهایی، رویاروی دشمن میایستد، و آنها را به
 آشتی و برادری میخواند . در مورد ایرج در شاهنامه میآید که :

هنر، خود دلیر است بر جایگاه که بد دل نباشد، خداوند گاه
 دلیر و جوان و هشیوار بود به گیتی، جزاورا نباید ستود
 بدان کو به آغاز، خوشی نمود به گاه درشتی، دلیری نمود
 همیشه با خوشی و نرمی و دوستی آغاز میکند، ولی اگر طرف،
 دست به درشتی زد، در آن گاه، با دلیری میتواند پاسخ بدهد. با
 هشیاری، گاه این کار و گاه آن کار را میشناسد. خرد، هوشیار
 است، و گاه یا هنگام (تحول زمان) را میتواند بشناسد، و کار
 ویژه آن هنگام را بیاراید.

زمان، همیشه در تحول و نوآوریست، و نورا هیچکس نمی
 شناسد. ولی انسان، خردی دارد که از از غنای جان (زندگی)
 اش لبریز میشود، و «توانائی در نواندیشیدن درباره رویدادهای
 نوین و پیش آمدهای تازه» را دارد.

زمان، تکرار آنات یا بَرهه های یکنواخت و مکرر نیست که
 انسان یک کار را هرگاه که خواست، بکند. «رام» که «زم»
 هم نامیده میشد (زم، پیشوند زمان) هم خدای زمان و هم خدای
 زندگی (= جی = ژی = زی) است. زندگی و زمان از هم
 جداناپذیرند. از این رو «زندگی، میگذرد، تحول می یابد،
 همیشه می تازد، تازه میشود». «جی = ژی» که نام خدای زمان
 و زندگیست، به یوغ (که گردونه آفرینندگی باشد) نیز گفته میشود
 ، که دوپا یا دوبال یا دواسب یا دوچرخ جفت، یا دواصل و نیروی
 به هم پیوسته در یک راستا باهم، در توافق باهم، جنبش و تحول
 میآورند.

مفهوم جنبش، تنها یک حرکت مکانیکی جسمی به پیش نبود،
 بلکه «حرکت مکانیکی به پیش، با تحول یابی آن جسم و
 دگرذیسی آن جسم باهم» بودند. زندگی، جسمی نیست که تنها
 ، در زمان، یا از کنار زمان، میگذرد و رد میشود، بلکه در حرکت
 ، «میشود و دگرذیسی می یابد، دیگرگونه میشود». زمان،

در زندگی، یا زندگی در زمانست . زندگی در زمان یا زمان از زندگی نمیگذرد، بلکه زندگی و زمان با هم ، در تحول، دگرذیسی می یابند . ولی آنچه از این « جنبش و دگرذیسی »، پیدایش می یابد ، تازه و ناشناس و مجهول است . زندگی، تنها نمی جنبد و نمیگذرد ، که بتوان آن را در همه مسیر حرکت ، باز شناخت ، چون هویتش پایدار میماند .

از این رو، نیاز به «خرد هنگام اندیش» است ، تا همیشه از نو، بیندیشد و در شناختِ نوها ، ابتکار داشته باشد . خرد هنگام اندیش ، خردِ کاربند هم هست . آن « رویدادِ هنگامی » که غیرمنتظره است ، ایجاد اندیشیدن در کاری تازه ، برای اقتران یافتن با آن رویداد میکند.

خرد باید با این رویداد تازه ، جفت و قرین شود، و با آن بیامیزد ، تا آن را بشناسد و هماهنگ با آن ، کاربند . خردِ هنگام اندیش، خرد سامانده و اداره کننده گیتی نیز هست . خردی نیست که فقط در گستره اندیشه ها بجنبد و بچرخد و بماند ، بلکه خریدیست که آنچه میاندیشد ، همیشه جفت با محسوسات (با پدیده ها و مادیات = تنکرد) ، یعنی مقترن با گیتی ، مقترن با جامعه و با رویداد است . اینست که «خرد هنگام اندیش» ، خرد سامانده و اداره کننده گیتی نیز هست . از این رو « خرد کاربند » یا « گیتی خرد » است . خریدیست که آنچه میاندیشد ، به گونه ای میاندیشد که میتواند به کاربندد، چون خرد ، جفت با رویداد یا پدیده میشود . خرد در هر هنگامی، با اندیشه تازه ، کاری تازه باید بکند. او همیشه در حال بسیجیدن کار است . از این رو هر کاری را باید با اندیشه ای تازه ، به هنگام تازه کرد . نیکوئی و داد ، درست این هماهنگی و اقتران اندیشه و کار با هنگامست . در خرد بهمنی ، اندیشیدن با کردار و کار، به هم پیوسته اند . فردوسی میگوید :

به هنگام ، هر کار جستن نکوست زدن رای با مرد هشیار دوست

هنگام کار را با رای زدن با مرد دوستی که هشیار است بجوی . دلیری در جایگاه ، نیاز به خرد هنگام اندیش دارد . زمان ، زنجیره این هنگام هاست . در خرد بهمنی ، اندیشیدن و کار کردن ، به هم پیوسته اند . هر هنگامی ، کردار و کاری تازه میطلبد و خرد نیرومند ، در اقتزان با این هنگامها ، نوبه نو میاندیشد . اندیشیدن نو، با زمان نو (هنگام) گره خورده است . زمان نو، نیازمند کار و کردار نو است که ایجاب « خرد همیشه بیدار و همیشه نواندیش » میکند، که از « نو » نمیگریزد و نو را دشمن خود نمی داند .

درست « بیداد » کاریست نا بهنگام . کاریست که همخوان و هماهنگ هنگام نیست . ما ئیم که هنگام را از زمان ، میزدائیم . ما ئیم که زمان را بی هنگام میکنیم ، نو را در زمان ، در نمی یابیم و آن را کهنه میسازیم . بیداد ، ناهم آهنگی و آشفتگی میان خرد اندیشنده و هنگام (زمان تازه و مجهول) است . « بیداد » آنست که در رویارویی با رویداد تازه ، انسان، اندیشه و بینشی را درباره آن رویداد به کار ببرد ، که خود، درباره آن ، بطور زنده نکرده است . با چنین کاری ، خرد هنگام اندیش خود را ، از کار انداخته است ، و خود را به آن نمی سپارد و بدان اطمینان ندارد، و فقط با آموخته ها و معلوماتی که از پیشینیان یا از دیگران به عاریت گرفته ، با این رویداد تازه ، روبرو میشود و میکوشد که در آن هنگام (رویداد نو) طبق آن معلومات و آموخته های پیشین، که بنام حقیقت همیشه ثابت، یا قوانین تغییرناپذیر علمی یاد گرفته ، کار بکند . همیشه، از هر هنگامی ، « نو و تازه بودنش را » میزداید، تا یک اتفاق تکراری و کلیشه ای شود، تا بتواند آن معلومات را بکار ببرد . بدینسان ، زمان با چنین حقیقتی ، بی هنگام ، بیگانه میشود . او با هنگام با خرد هنگام اندیشش ، جفت نمیشود، و نو و تازگی را در هنگام ، ارج نمی نهد، و با عنصر نو،

درهنگام، دشمن است، و به نودرهنگام، پشت میکند، و منکرووجود نو درهنگام میشود، تا رویداد، در قالب معلومات و حقایق تغییر ناپذیرش، جا بگیرد.

اینست که میکوشد اجتماع و تاریخ و آینده را به عنف و قهر، خالی از تازگی کند. او میکوشد که با معلومات و آموزه هائی که دارد با « زمانی تهی از هنگامه ها »، روبرو شود. در زمان، نباید چیزنوی باشد. در زمان، همان رویدادها گذشته یا همانند گذشته تکرار میشود و با معلومات آموخته از پیش، میتوان به رویدادها، پرداخت. باید همیشه شباهت هر رویدادی را با رویدادهای گذشته یافت، تا معلومات انباشته در حافظه، آسان به کار بسته شود.

او خرد هنگام اندیشش را به کار نمیاندازد که میتواند نو به نو با رویداد نو روبرو شود و از اقتران بانو، شادمیشود. او میترسد که خرد هنگام اندیشش را به کار اندازد و بیازماید تا مبادا اشتباه کند. اینست که کارهایش، گرفتار تیرگی میشوند. او در هر کارش، بیداد میکند.

نبود این خرد هنگام اندیش، همه رویدادها را به هم میزند و در همه جامعه و طبیعت، ایجاد ناهم آهنگی میکند. اینست که پریشانی و آشفتگی که به یک رویداد داد، به همه رویدادها در زمان، سرایت میکند. ایرانیان بر این باور بودند که هر کار بیدادی، سراسر جهان طبیعت و اجتماع و تاریخ را به هم میزند و همه رویدادهای منظم جهان و اجتماع و تاریخ نیز، « هنگام طبیعی خود » را از دست میدهند. فردوسی میگوید:

ز بیدادی شهریار جهان همه نیکوئی باشد اندر نهان
 نزاید به هنگام دردشت گور شود بچه ی باز را دیده کور
 نپرد ز پستان نخجیر شیر شود آب در چشمه ی خویش، قیر

شود در جهان چشمه آب خشک نگیرد به نافه درون ، بوی
مشگ

زکزی ، گریزان شود راستی پدید آید از هرسوی ، کاستی
ازبیداد، نیکوئی ، که باید در هنگام ، آشکار شود در نهان میماند و
گور به هنگام نمیزاید، و بچه باز که زاده میشود، و باید با چشم
ببیند، کور میشود و پستان بزکوهی ، در زادن، شیر نمیدهد، و به
جای آب ، قیر از چشمه میجوشد، و آب چشمه ها خشک میگردند و
در نافه آهو ، مشگ نمیگیرد ، و راستی در اثر چیرگی کزی ،
از اجتماع و انسانها میگریزد، و همه پدیده ها در اجتماع و طبیعت ،
روبه کاهش می نهند.

اینست که حکومت باید نو بودن « هنگام » را با خرد بهمنی اش
بشناسد، و کاری را که آن هنگام نوین میطلبد ، بکند .
ولی هنگام برغم تازگی اش ، نهفته و مجهول و تاریکست .
هر تخمی، در پیدائی، نهفته و مجهولست . خرد بهمنی هنگام اندیش
، خرد بیننده در تاریکیست . در تاریکی آزمایش و جستجو،
هدفهای محدود و دسترسی پذیر را در دورها می بیند ، نه غایت
نهائی فرا زمانی ، چون زمان ، همیشه ، نو آور است و پایانی
ندارد که غایتی روشن و مشخص ، فراسوی آن باشد . هیچگاه
نمیتوان زمان را از نو آوردن انداخت ، تا پس از آن یا در پایان آن
، « غایت » باشد. گذاشتن « غایت »، به جای « هدف » ، از کار
انداختن « خرد هنگام اندیش » است . تاریخ ، غایت ندارد .
تثبیت غایت نهائی ، و آخرالزمان ، درست متناقض با جنبش
همیشه نوآور زمانست . خرد بهمنی نمیخواهد « جامعه یا حکومت
برای رسیدن به غایتی » بسازد ، بلکه با هدفهای محدود دسترسی
پذیر، کار دارد .

خرد بهمنی ، خرد بیننده در تاریکی است . واژه « مغز » که
در اصل « مز + گه = maz + ga » میباشد به معنای جایگاه ماه

است . ماه در فرهنگ اصیل ایران ، اصل روشنائی و بینائی در شب یا تاریکی بود ، از این رو « بینا » خوانده میشد (هزوارشها: یونکر) . تصویر انسان نیز، درخت سرو سرافراز و همیشه سبزی بود که فرازش ماه پر میباشد . به عبارت دیگر، خرد در انسان ، همان تخم ماهست که میتواند در تاریکی زمان و رویدادها و مجهولات « و آنچه تازه پدید میآید » ، ببیند .

اساسا واژه دین ، در فرهنگ ایران این بینش در تاریکی است (بهرام پشت، دین پشت) ، که نیاز به جستجو و دلیری و آزمایش دارد. دین در فرهنگ ایران ، بینش چشم در روشنائی نبود . این بینش در تاریکی بود که بینش در روشنائی را میزاید . این ماه بود که آستن به خورشید بود، و خورشید را هر روز ارتاریکی میزاید . بینش در روشنائی ، پیآیند بینش در تاریکیست . به عبارت دیگر، بینش اصیل ، از خردی پیدا میشود که در هنگامهای تازه ، میجوید و میآزماید . خرد انسانی، توانائی آن را دارد که در تاریکی زمان ، ببیند، و برای رسیدن به هدف محدود و معین و دسترسی پذیری ، تلاش کند ، و برضد « غایت نهائی ، یا آخر الزمانی یا فراسوی جهانی و ماوراء الطبیعی » هست .

کیست که در تاریکی می بیند ؟ این اسب رستم ، رخس است که در هفتخوان تاریک آزمایش ، می بیند . واژه رخس ، سبک شده واژه رخشان است که همان واژه « روشنی » است . رخس، دورنگ است ، سپید و سرخست . بهمن ، خرد بنیادی هر انسانی ، دورنگه است ، هم سپید و هم سرخست . به عبارت دیگر رستم ، سوار بر خرد بهمنی است (آنچه رستم را به حرکت میآورد ، خرد بهمنیست) . درست همین واژه « رخس » ، رنگین کمان یا کمان بهمن هم هست . بهمن در فرهنگ ایران ، دارای دورنگ سپید و سرخست . بهمن ، روشن است ، چون آمیغ دورنگست . در یزدانشناسی زرتشتی ، بهمن ، برآمده از روشنی

اهورامزداست که «سپید» برضد «سیاه» است و برضد جفت دورنگ بودنست. دورنگ بهمن، بلافاصله تحول به «رنگین کمان = کمان بهمن» می یابد. روشنی بهمنی، هفت رنگست. درهرانسائی خردبهمنی، یعنی روشنی، یا رخس رستمی هست که در تاریکی هفتخوان، راه را برای او میگذشاید و او را راه میبرد. همچنین جغد (یوغ+تای) که مرغ بهمن (دریونان، آتنا، زنخدای بینش، اینهمانی با جغد داشت)، خدای خرد است که آسن خرد هرانسائیست، درشب ودرتاریکی می بیند. درتاریکی دیدن، درشب دیدن، زیرزمین را دیدن، هرچه پوشیده و گنج مخفیست دیدن، راز پوشیده را دیدن، آرمان بینش بود. «شبان» نام شب و همان شب است و شب، سیمرغ یا زنخدای زایمان (آل، ال) یا ماه است. ماه یا سیمرغ یا مغز، بدین علت شبان خوانده میشود چون آنچه نهفته و پوشیده است، میتواند ببیند. زمان، نیزهرآن، از نو میزاید، و همیشه مجهول و ناشناسست و باخود شب میآورد، ولی انسان هم، «خردِ هنگام اندیش» دارد که میتواند به پیشوازاین ناشناس ها برود و آنها را بشناسد. برای زیستن در زمانی که همیشه نو میزاید، نیاز به خردِ هنگام اندیش هست.

«دوبهمن متضاد باهم درتاریخ ایران»

بهمن، در فرهنگ اصیل ارتائی-خرمدینی ایران
 خردِ هنگام اندیش و خودجوش،
 درتاریکیهای «ناگهان در زمان» است

ولی اهورامزداى زرتشت ، درروشنى بیکران جای داشت
 وپیشدان و همه آگاه بود . ازاین رو بهمن دردین زرتشت ،
 چون نخستین پیدایش این روشنى همه دانست
 همه چیزها را در زمان ، ازپیش ، میداند
 و دیگر نیاز به هنگام اندیشى ندارد
 زمان و تاریخ ، برایش تا به پایان، روشن بود

همانسان که « هنگام » ، خلق الساعه است ، و ناگهان ، بی آنکه
 کسی بداند و منتظرش باشد، پیدایش می یابد ، خرد هنگام اندیش
 نیز « خودجوش » است. این ، خرد اصیل بهمنی در فرهنگ ایران
 بود. رویاروی با آن ، تصویر اهورامزداى زرتشت بود که
 درروشنى بیکران، جای داشت و « همه آگاه » و « پیشدان »
 بود . روشنى بیکران ، هرچیزی را که در زمان پیش آید ازپیش
 میداند و آینده برایش مجهول و نامعلوم نیست ، بلکه از همه پیش
 آمدها، ازپیش آگاهست . بهمن زرتشت ، نخستین پیدایش این «
 پیشدانی و همه آگاهی » است، و در تضاد کامل با تصویر بهمن
 در فرهنگ خرمدینی است، که خودجوش و هنگام اندیش است.
 ازاین رو خرد بهمنی، درفرنگ ارتائی- خرمدینی ، نقش
 کاملاً متضاد با خرد بهمنی دردین زرتشت ، درگستره های اجتماع
 و سیاست و دین و تاریخ بازی میکرد.

خرد بهمنی که « نگهبان زندگى » درگیتی است ، در هر هنگامی ،
 از نو ، از خودش فرامیجوشد ، ولی خرد بهمنی در دین زرتشت ،
 خریدست که « پیشدانی و همه آگاهی ، یعنی آموزه زرتشت » را
 در سیاست و اجتماع و تاریخ ، واقعیت میدهد . در زمان ، نوآوری
 و ابداع نیست . رویدادها در زمان ، زایش مجهولات ناشناخته و

تازه نیست . در حالیکه در فرهنگ ایران، زمان را نمیشد پیش بینی کرد و از پیش دانست ، چون زمان (هنگام) همیشه نوآروشگفتی زاهست ، ولی انسان هم ، خردی هنگام اندیش و خود جوش دارد که میتواند از آن شگفتی، انگیخته بشود و از خود ، از نو بیدنیشد و درست آن عنصر نو را بیابد .

در حالیکه خرد در دین زرتشت ، نیاز به این نوآوری ندارد ، و میتواند حقیقت همیشه معتبرش را در هر پیش آمدی ، به کار ببندد . اینست که موبدان زرتشتی مجبور بودند « وهومن یسن » را که متن ارتائی - خرمدینی بود ، به کلی دگرگونه سازند، و این خود جوشی و هنگام اندیشی را از بهمن و خردش ، بزدایند . زند وهومن یسن (تفسیر یسنای بهمن) ، پیآیند این تلاش هزاره های موبدان زرتشتی است که خرد هنگام اندیش و خود جوش وهومنی را تبدیل به خرد ازپیش دان اهورامزدائی کرده اند . ولی برای این کار، همان تصاویر ارتائی را به کار برده اند، و از آن تصاویر، اندیشه های « پیشدانی » را بیرون کشانیده اند . از تناقضی که در کاربرد این تصاویر پیدایش یافته ، میتوان پی به ماهیت خرد اصیل بهمنی برد . در زند وهومن یسن ، دیده میشود که اهورا مزدا ، خرد خود را به شکل آب ، درمشتهای زرتشت میریزد ، و زرتشت آن خرد آبگونه را می نوشد و به خواب میرود و همه آینده را در تاریخ ازپیش می بیند و ازپیش میداند . این تصویر است که از خرد بهمنی ارتائی- خرمدینی ، به عاریت گرفته شده است . انسان تخمیست که با آمیختن با شیرابه جهان که خداست ، سبز و روشن میشود ، و خرد شاد بهمنی از او میروبد (فطرت روشن و سبز انسان) .

درگزیده های زاداسپرم ، کوشیده شده است که همین تصویر را به گونه ای دیگر برای پیش بینی آینده بکار برند . زرتشت از رود وه دائینی میگردد ، و چهارمفصل تنش (قوزک پا ، زانو ، میان ،

گردن) با آب آمیخته میشوند و از این آمیزش زرتشت (به کردار تخم) با آب دائیتی، چهار رویداد مهم جهانی در تاریخ برایش روشن میگردد. این سبزشدن تخم، و روشن شدن از تاریکی درگوه‌رانسان، روند زایش بینش از تاریکی است که به کلی برضد گوهر روشنی دراهورامزداست که روشنی بیکرانست. این بیان روشنی زایشی و پیدایشی از تاریکی است، و با روشنی (ان+اگرا = بی زهدان) اهورامزدا، که «نازاده» است، فرق کلی دارد. این «روشنی بیکران که نیاز به زاده شدن از تاریکی ندارد»، از تخم (از وجود زرتشت) پیدایش نمی‌یابد. یزدانشناسی زرتشتی، تصاویر ارتائی - خرمدینی را به کار میرد، ولی از آن تصاویر، اندیشه‌هایی بیرون میکشاند که برضد این تصاویرند. این تصاویر، بیان چگونگی رسیدن به بینش از راه رویش و زایش است که «آرمان بینش در تاریکی» است. و بینش در تاریکی، با این مجهول بودن آنچه پیدایش می‌یابد، کار دارد. این خرد هنگام اندیش و خود جوش بهمنی هست که قرین این هنگام نو و ناشناخته و مجهول میشود، تا آنرا بگشاید. درحالیکه روشنی بیکران اهورامزدای زرتشت، بیان «پیشدانی همه رویدادها» است، و دیگر به «روند روئیدن و زائیدن از تاریکی» کار ندارد.

آنکه روشنی بیکرانست، همه چیزها را از پیش میداند و نیاز به اندیشیدن در هنگام‌ها ندارد، بلکه از پیش، هرچه پیش آید، میداند. پیش آمدها، تازه و نو نیستند، بلکه همه معلوم هستند. بهمنی که نخستین صادره از اهورامزداست، به کلی با ایده بهمن در فرهنگ اصیل ایران، فرق دارد. این خرد، آنچه را پیش می‌آید، تحمل میکند و تاب می‌آورد. درحالیکه خرد بهمنی، در فرهنگ ارتائی-خرمدینی، خرد کاربند است، و خردیست که رویدادهای مجهول را فقط تاب نمی‌آورد و تنها تحمل نمیکند،

بلکه در اندیشیدن ، میخواهد به بینشی برسد که آنرا به کاربندد ، و رویداد را دیگرگونه سازد . با اندیشیدن ، به فکرشاد ساختن اجتماع و زندگی از آن رویدادهست . هرپیشامدی در هنگام ، او را به نو اندیشی میانگیزد، تا آنچه نو و تازه و ازپیش ناشناخته است، بشناسد ، و در دیگرگونه ساختنش، آن را بپذیرد ، تا نگرهبان زندگی باشد ، و زندگی را از گزندِ رویداد ، دور دارد . این بهمن هنگام اندیشِ خودجوش بهمنی ، در جهان بینی خرمدینی- ارتائی ، به کلی متفاوت و متضاد با خرد پیشدان بهمنی در دین زرتشتی است ، که در برخورد با هنگام ها در تاریخ ، نمیتواند نو را در آنها دریابد و به نو اندیشی از آنها ، انگیزته نمیشود و در هر هنگامی ، اندیشه ای نو، از آن زاده نمیشود .